



# رضا پهلوی در گفتگو با مجله آلمانی اشپیگل شماره ویژه ایران "از ابرقدرت دوران باستان تا حکومت مذهبی ملایان" ایران همیشه یک طعمه فریبنده برای بیگانگان است



مجله آلمانی اشپیگل این شماره گاهنامه تاریخ خود را زیر عنوان از ابرقدرت دوران باستان تا حکومت مذهبی ملایان در پیش از صد صفحه به ایران اختصاص داده است. در این شماره که ۳۰ مارس ۲۰۱۲ به بازار آمد، از اسطوره زرتشت تا دوران ملایان و دشمنی آنان با مدرنیته سخن می‌رود. بدون آنکه، بنا به تجربه، نسبت به همه اطلاعاتی که از سوی تهیه‌کنندگان این مجموعه داده می‌شود، باور بدون پرسش وجود داشته باشد، برخی از مطالب آن که می‌تواند برای خوانندگان ایرانی جالب و روشنگر باشد، به تدریج ترجمه و در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت. نخستین مطلب، گفتگوی نویسندگان اشپیگل با رضا پهلوی است که در پارسی صورت گرفته است.

گفتنی است، علاوه بر نکاتی که به عنوان شباهت‌های رژیم کنونی و رژیم پیشین در این گفتگو از سوی پرسش‌کنندگان مرتب تکرار می‌شود، اساساً توجه به رضا پهلوی و برداشتن موانع از سر راه حضور سیاسی وی در آلمان و نشست‌ها و کنفرانس‌های مطبوعاتی ایشان در این کشور، به ویژه در چند ماه اخیر، به همان دورانی شباهت دارد که مطبوعات غربی، از جمله اشپیگل که زمانی به آنجیل آلمانی‌ها مشهور بود، در سال ۷۸ و ۷۹ میلادی قلم خود را به سوی

دیگری چرخاندند! و کیست که نداند در جوامع باز، نقش رسانه‌ها را در سیاست نباید دست کم گرفت! متن کامل این گفتگو را می‌خوانید:

شاهزاده سیروس رضا پهلوی درباره سیاست‌های پدرش، ایران به عنوان بازیچه قدرت‌های بیگانه و شورش مردم علیه رهبران اسلامی در تهران سخن می‌گوید.

**اشپیگل: اعلیحضرت، والا حضرت، عالی‌جناب... شاهزاده سیروس رضا پهلوی را که قرار بود به جانشینی پدر بر تخت طاووس تکیه زنده، چگونه باید خطاب کنیم؟**

رضا پهلوی: این موضوع برای من اهمیتی ندارد. عناوین فرقی برای من نمی‌کنند. مهم، اندیشه و مضمونی است که برای آینده سرزمین‌ام مطرح می‌کنم...

**س: ... سرزمینی که شما در سال ۱۹۷۸ ترک گفتید.**

ج: من تقریباً هجده ساله بودم که به آمریکا رفتم تا در تگزاس آموزش خلبانی ببینم. آن موقع فکر می‌کردم پس از یک سال به کشورم بازمی‌گردم. اما بعد از آنکه دیدم که در آنجا هیچ‌کس نمی‌داند من کی می‌آیم، تصمیم گرفتم که در آنجا بمانم و به تدریج به آمریکا مهاجرت کنم. بعد از آنکه دیدم که در آنجا هیچ‌کس نمی‌داند من کی می‌آیم، تصمیم گرفتم که در آنجا بمانم و به تدریج به آمریکا مهاجرت کنم.

**س: وقتی پدر و مادران در سال ۱۹۷۹ جلی وطن کردند شما چه احساسی داشتید؟**

ج: می‌دانم که دلمشغولی پدر و مادرم در آن زمان رویدادهای روزانه ایران بود. فکر می‌کنم حتی اپوزیسیون نیز نمی‌توانست



پیش‌بینی کند چه روی خواهد داد. در آن جنون انقلابی، پدرم کشور را داوطلبانه ترک کرد. او معتقد بود این کار به سود کشور است. امروز، در یک فاصله سی ساله، بسیاری از مسائل طور دیگری دیده می‌شود. همه چیز درست برعکس آنچه شد که مردم به خود وعده داده بودند. امروز نسل جوان در خیابان‌های ایران دمکراسی و جدایی دین و دولت را فریاد می‌زند. این خواست پیامد آن فساد و استبدادی است که با رژیم کنونی پیوند خورده است.

**س: پدر شما نیز که از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۷۹ بر ایران حکومت می‌کرد، می‌بایست ابرادات مشاهی را می‌شنید.**

ج: در اوایل دهه بیست، هنگامی که پدر بزرگ من به صحنه سیاسی وارد شد، ایران یک کشور به شدت عقب‌افتاده بود. عملاً هیچ نهادی جهت پیش‌راندن مملکت وجود نداشت. برای این که بتوان کشور را مدرنیزه کرد و به جلو راند، بایستی تمامی وجوه زندگی بهبود می‌یافت. مهم‌ترین موضوع این بود که در یک جامعه سنتی زیر سلطه مردان، حقوق زنان را تقویت نمود و بر کیفیت برابری آنها با مردان و همچنین توانایی شغلی آنها افزود. این همه به تمامی مخالف موقعیتی است که امروز زنان ایران در رابطه با حکومت قرار دارند. بالا بردن سطح زندگی، آموزش، بهداشت، ثبات و امنیت مسائلی بودند که برای اکثریت مردم در درجه اول اهمیت قرار داشتند و پدر من تحقق این همه را وظیفه خود قرار داد.

**س: ولی موفقیتی حاصل نشد.**

ج: این قضاوت خیلی تندی است. ولی می‌توان گفت که شاید او خیلی سریع می‌خواست یک جامعه ارباب و رعیتی را به یک کشور صنعتی تبدیل کند. از سوی دیگر، روشنفکران می‌خواستند در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داشته باشند که البته موفقیتی نداشتند. من شخصاً معتقدم روند لیبرالیزه

کردن کشور به اندازه کافی سرعت نگرفت. بعلاوه، نیروهایی در کار بودند که الزاماً منافع ملی را در نظر نداشتند. عناصری که با منافع خارجی پیوند تنگاتنگ داشتند.

**س: منظور آن آمریکایی‌ها هستند یا شوروی‌ها؟**

ج: منظرم نیروهای مارکسیستی هستند که زیر تأثیر اتحاد شوروی قرار داشتند. ما در جنگ سرد بسر می‌بردیم. ایران در مرز بین غرب و شرق و زیر فشار منافع متناقض آنها قرار داشت. هر دو طرف می‌خواستند در کشور نفوذ کنند. روشنفکران از این موقعیت تحلیل‌های بسیار سطحی داشتند.

**س: آیا اگر در ایران آزادی عقیده وجود می‌داشت، ممکن بود انقلاب اسلامی روی نهد؟**

ج: عوامل متعددی می‌توانستند از

**رضا پهلوی: جگر گفتگو**

انقلاب جلوگیری کنند. جامعه ما بر پیامدهای یک انقلاب مذهبی آگاه نبود. وقتی خمینی پای خود را بر خاک ایران گذاشت، ایران برایش مهم نبود. برای او مسئله بر سر تصور وی از یک اسلام انقلابی بود. همین اسلام انقلابی بود که خمینی قصد داشت به سراسر جهان صادر کند.

**س: فکر می‌کنید روند امور کشور در زمان حکومت پدر شما، از چه زمانی به یک مسیر اشتباه افتاد؟**

ج: اواخر سالهای شصت و اوایل دهه هفتاد. در این دوره انتظارات بیش از پیش بالا می‌رفت. یک نسل جدید وارد جامعه شده بود و این خود حاصل بهبود شرایط آموزش بود. جوانان این نسل از نظر مباحث روشنفکری بیش از نسل پیش مجهز بودند. هر چه بیشتر امکان دستیابی مردم به آموزش افزایش می‌یافت، به همان اندازه بیشتر خواهان آزادی می‌شدند و از آنجا که این خواست‌ها به جایی نمی‌رسید، به دلسردی جامعه می‌انجامید و در بطن آن ناآرامی‌ها را می‌تپاشت. فشار تعیین‌کننده اما از خارج می‌آمد.

**س: یعنی ایران باز چه دست قدرت‌های یگانه بود؟**

ج: از نظر تاریخی ایران همواره یک طعمه فریبنده برای بیگانگان بود. و هنوز هم هست. فقط به این نگاه کنید که روسیه و چین و هم چنین آمریکا و اروپا چگونه به این منطقه چشم دوخته‌اند. پشت همه اینها تفکرات استراتژیک نهفته است. ممکن است شکل حکومت‌ها تغییر کرده باشد، ولی توقعات آنها از ایران همان است که قبلا بود. ایران همواره کشوری خواهد بود که نگاه‌های طمعکار را به خود جلب می‌کند. ولی از همه این تجربیات چه می‌توان آموخت؟ چگونه می‌توان ثبات را در کشور برقرار کرد؟ چگونه می‌توان سهم مردم را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی به بهترین شکل تضمین کرد؟ به نظر من، تنها از طریق دموکراسی و آزادی رهبری نظام کنونی تنها از بالا به پایین است. طبقه متوسط که می‌خواهد در سرنوشت کشور نقش داشته باشد، قلع و قمع می‌شود.

**س: دقیقا همین ایراد را به پدر شما نیز می‌گرفتند.**

ج: راست این است که اهداف وی به درستی منتقل نشدند. مثلا به او ایراد می‌گرفتند که بودجه زیادی را خرج تسلیحات می‌کند ولی چرا؟ پاسخ این چرا را بعدها صدام حسین با حمله خود به ایران داد! اگر تهدید عراق وجود نمی‌داشت، ما نیز به یک ارتش آنچنان قوی نیازی نمی‌داشتیم.

**س: می‌گویند پدر شما جدا از مردم بود و بیشتر وقت خود را در سن موریتس می‌گذراند تا در استان‌های ایران. جشن‌های نمایشی تخت جمشید در سال ۱۹۷۱ منتقدان را بر آن داشت که ایراد بگیرند: پدر شما درست است که پادشاه ایران است ولی تماما غریزه است.**

ج: فکر می‌کنم پدر من مشکلات مملکت خود را خوب می‌شناخت، و من اصلا این جنجالی را که در غرب بر سر این راه افتاد که ایران چطور تاریخ خود را جشن می‌گیرد، نمی‌فهمم. تنها بیست درصد از بودجه مربوطه خرج آن جشن شد. بخش اعظم آن بودجه صرف ساختن خیابان، بیمارستان و دو هزار و پانصد مدرسه شد. جشن‌های تخت جمشید موقعیت خوبی را به دست داد که بتوان ایران را در نقشه جهان نمایاند. آن جشن‌ها نوعی گفتگوی بین فرهنگ‌ها بود. طی آن جشن بود که برای نخستین بار رهبران همه مذاهب جهان در یک کنفرانس گرد هم آمدند.

**س: ولی پدر شما تحمل اپوزیسیون مذهبی داخل خود کشور را نداشت.**

ج: اگر اپوزیسیون آن دوران اینقدر گچسر نمی‌بود که با هر اقدامی

مخالفت کند، و اگر حکومت آمادگی گفتگو می‌داشت، شاید همه چیز به شکل دیگری پیش می‌رفت. ولی روحانیت شیعه بر ضد نقش نوین زنان مقاومت می‌کرد. روشن است که وقتی شما چنان درجه رشد و پیشرفت مانند آن دوران ایران داشته باشید، با چالش‌های بزرگی روبرو می‌شوید. در زمان حکومت پدر بزرگ من هشتاد درصد جمعیت بی‌سواد بود. از سوی دیگر برای جمعیت روستایی بسیار دشوار بود که خود را با ریشم جدید جامعه هماهنگ کند. از آن سو، روشنفکران بیش از پیش خواهان مشارکت بودند. شکاف عمیقی بین لایه‌های دهقانی و بورژوازی شهری وجود داشت.

**س: وقت این شکاف بین دارا و نادر را بیشتر می‌کرد.**

ج: خیر، سطح زندگی به دلیل نفت در همه جا بالا رفت. تنها نخبگان جامعه نبودند که به رفاه دست یافتند. حکومت یک برنامه آموزشی در پیش گرفت تا این شکاف را پر کند. سپاهیان آموزش به سراسر کشور فرستاده شدند، و آموزش سراسری رایگان بود حتی در دانشگاه‌ها.

**س: ولی شما نمی‌توانید انکار کنید که یک لایه کوچک خیلی خیلی ثروتمند شد و فساد سراسر کشور را فرا گرفت.**

ج: این در طبیعت تمامی جوامعی نهفته است که از چنین رشدی برخوردار می‌شوند. شاید آن زمان در ایران نیز یک مشت کسانی بودند که ثروت انباشتند. ولی به امروز نگاه کنید که چه همه به عنوان بخشی از نظام به انباشتن جیب خود مشغولند. ولی چگونه می‌توان مانع فساد شد؟ تنها از طریق استقرار دولت حقوقی و لیبرالیزه کردن کشور.

**س: در رژیم کنونی نیز روابطی حاکم است که زمانی به همین دلیل به حکومت پدر شما ایراد می‌گرفتند، مانند شکنجه اعدام و جاسوسی مردم. آیا پدر شما این چیزها را مقور کرده بود و یا دست کم اجازه داده بود؟ و یا اینکه ساواک خودش دولتی در دولت بود؟**

ج: هر کسی این را قبول دارد که یک حکومت به نهادی برای حفظ امنیت ملت نیاز دارد. ولی آیا سوء استفاده از قدرت ممکن است؟ بله. آیا عناصری وجود دارند که حقوق بشر را زیر پا بگذارند؟ بله. هیچ کس نمی‌تواند اینها را منکر شود. اما بدون اینکه قصد بزرگ کردن آن دوران را داشته باشم، روابط وحشتناک امروز با مناسبات پیشین مقایسه‌پذیر نیست. حتی یک مورد تجاوز به حقوق مردم نیز خود بسیار زیاد است.

**س: آیا شما هرگز از پدرتان درباره حکومتش انتقاد کردید؟**

ج: تنها موردی که من امکان داشتم بتوانم نوعی بحث رو در رو با پدرم پیش ببرم در پایان زندگی وی و در تابستان ۷۹ بود که ما از یک کشور به کشور دیگر می‌رفتم. اما وی از نظر جسمی بسیار ضعیف شده بود و در ژوئیه ۱۹۸۰ درگذشت. مشکل بود که بتوان یک گفتگوی عمیق را با او پیش برد. تازه من آن زمان این اطلاعاتی را که در طول سی سال گذشته از گروه‌های مختلف هموطنانم درباره حکومت وی به دست آورده‌ام، نداشتم. برای هر پسری دشوار است با انتقاداتی که به پدرش وارد می‌شود، کنار بیاید. و اگر پدر شما، شاه ایران باشد چه بسیار دشوارتر.

**س: آیا موقعیتی وجود داشت که شما از نظر انسانی به شدت به وی احساس نزدیکی کنید؟**

ج: بله، در ایران بود. پدرم به شدت زیر تأثیر ابراداتی قرار گرفته بود که به وی وارد می‌شد. او مطلقا رنج مردم را نمی‌خواست. می‌گفت، اگر مردم می‌خواهند راه دیگری بروند، باید راه را برایشان باز کرد. به همین دلیل نیز کشور را ترک گفت. بسیاری از منتقدان سرسخت وی این حرکت پدرم را مثبت می‌شمارند. اما بعضی ایراد می‌گیرند که چرا نماند و مبارزه نکرد.

**س: پدر شما اصلا شانس در زورآزمایی با خمینی داشت؟**

ج: مسلما مذهب دست بالا را داشت. از نظر شخصی اما خمینی کسی نبود. بیشتر مردم اصلا نوشته‌های او را نخوانده بودند. پدیده‌ای که شکل گرفت، یک هیستری عمومی بود که ملت را به نوعی خلسه و نشنگی مذهبی فرو برد.

**س: آیا پدر شما از اینکه آمریکایی‌ها او را خیلی سریع رها کردند، ناامید شده بود؟**

ج: آنها تصمیم خود را در ژانویه ۱۹۷۹ در کنفرانس گوادالوپ گرفتند. جیمی کارتر رییس جمهوری آمریکا طرفین خود یعنی والرئو ژیسکاردستن رییس جمهوری فرانسه، هلموت اشمیت صدراعظم آلمان و جیمز کلاهان نخست‌وزیر انگلستان را متقاعد ساخت که شاه دیگر ماندنی نیست و باید پلی به سوی خمینی زد. یکی از مهم‌ترین تئوری‌های دولت وقت آمریکا این بود که وجود یک کمربند مذهبی و اسلامی می‌تواند یک منطقه حفاظتی در برابر کمونیسم باشد. ولی بعد با یک رژیم انقلابی روبرو شدند که خیالات انقلابی خود را صادر هم می‌کرد! همین نکته بود که به جنگ ایران و عراق انجامید و در آن، آمریکا به پشتیبانی از عراق

پرداخت.

**س: امروز نیز مآخذ آن دوران که خانواده شما کشور را ترک کرد، مردم در خیابان‌های تهران و شهرهای دیگر کشور به صدا در آمده‌اند. فکر می‌کنید شورش کنونی به کجا خواهد انجامید؟**

ج: من معتقد نیستم جوانان ایران که در خیابان‌ها زندگی خود را قمار می‌کنند تنها به نتایج انتخابات اعتراض داشته باشند. موضوع بسیار فراتر از اینهاست: آنها برای آزادی مبارزه می‌کنند. نتیجه این اعتراضات فروپاشی رژیم خواهد بود چرا که کارزار نافرمانی مدنی جامعه ایران به فلج کردن سیاست داخلی کشور خواهد انجامید. من امیدوارم به برقراری یک نظام پارلمانی و ثبات برسیم.

**س: رابطه شما با مردم در داخل ایران تا چه اندازه تنگاتنگ است؟**

ج: ما با هموطنانم روزانه از طریق ویدئو، تلویزیون و یا ترجیحا از طریق اینترنت با کسانی که در سراسر ایران و هم چنین در جریان تظاهرات و اعتراضات فعال هستند، ارتباط دارم. من این ارتباط را در تمامی سالهای گذشته داشته‌ام. اما حالا عمیق‌تر شده است. ما تلاش می‌کنیم تا جایی که ممکن است بیشترین هماهنگی‌ها را با آنها داشته باشیم.

**س: چه توقعی در زمینه پشتیبانی‌های خارجی دارید؟**

ج: جامعه جهانی و بین‌المللی تا کنون نشان نداده است که از مردم ایران در خواست آنها برای تغییر رژیم پشتیبانی می‌کند. سیاست تاکتونی دولت‌های غربی، حفظ موقعیت کنونی بوده است.

**س: آیا آلمان که به طور سنتی شریک تجاری ایران است، با رژیم تهران به نوبه بر خورد کرده است؟**

ج: به هر حال، هر کشوری باید منافع اقتصادی خود را در نظر بگیرد. اما یک زمانی، لحظه‌ای می‌رسد که افکار عمومی و مسائل اخلاقی در صدر قرار می‌گیرد. از همین رو خوشبختانه می‌توان گفت که بسیاری از کشورهای غربی از جمله آلمان درباره نقض خشن حقوق بشر در ایران حرف می‌زنند. هم چنین به نظر من الان زمان آن رسیده که این کشورها به دنبال گفتگو با اپوزیسیون باشند.

**س: آیا امیدوارید یک روزی به ایران باز گردید؟**

ج: البته، ایران میهن من است.

**س: به عنوان وارث سیاسی شاه یا به عنوان یک شهروند معمولی ایرانی؟**

ج: این را مردم ایران آن زمانی که در آزادی زندگی کنند، تعیین خواهند کرد.

شاهزاده رضا پهلوی، از شما به خاطر این گفتگو سپاسگزاریم.